

یادداشت‌های یک ویراستار (۵)

سایه اقتصادی‌نیا

۱. گاگول و کباب غاز

«شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. در اداره با هم قطارها قرارومدار گذاشته بودیم که هرکس اول ترفیع رتبه یافت، به‌عنوان ولیمه یک مهمانی دسته‌جمعی کرده، کباب غاز صحیحی بدهد دوستان نوش‌جان نموده به عمر و عزتش دعا کنند. زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئله مهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به‌تازگی با هم عروسی کرده بودیم در میان گذاشتم. گفت تو شیرینی عروسی هم به دوستانت نداده‌ای و باید در این موقع درست جلوشان در آیی....»

این سرآغاز داستان «کباب غاز» است، داستانی که در میان نوشته‌هایی که از رسوم نوروزی ایرانیان حکایت می‌کنند در حلاوت و ظرافت کم‌نظیر است. نثر طنزآمیز و زنده و پرکشش جمالزاده، که با انواع اصطلاحات عامیانه و ضرب‌المثل‌ها دُر نشان شده، مخاطب را از همان سطرهای اولیه جذب قند خود می‌کند. قصه، چنانکه از سطور آغازین آن پیداست، از این قرار است که راوی داستان در ایام نوروز سور مفصلی برای رفقاییش تدارک می‌بیند. باید به دو گروه از رفقا در دو شب متوالی کباب غاز بدهد، اما یک غاز بیشتر تهیه نکرده و در این حیص و بیص چه کنیم چه نکنیم هم یکی از اقوام دورش به عیددیدنی می‌آید. این مهمان ناخوانده مصطفی نام دارد: «مصطفی پسرعموی دختردایی خاله مادرم می‌شد. جوانی به سن بیست‌وپنج یا بیست‌وشش. لات‌ولوت و آسمان‌جل و بی‌دست‌وپا و پخمه و گاگول و تا بخواهی بدریخت و بدقواره. هر وقت می‌خواست حرفی بزند، رنگ می‌گذاشت و رنگ برمی‌داشت و مثل این که دسته‌هاون برنجی در گلویش گیر کرده باشد دهنش باز می‌ماند و به خرخر می‌افتاد. الحمدلله سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش مسرور و مشعوف نمی‌شدم.»

«گاگول»، به معنای احمق و گیج و ابله، که جمالزاده آن را در اوایل قرن حاضر در داستان «کباب غاز» به کار برده، چنان در زبان امروز جوانان پربسامد شده که بسیاری

ممکن است آن را ساخته‌ای جدید پنداشته باشند، به این گمان که تازه در زبان عامیانه پیدا شده؛ اما «گاگول» جدید نیست و دست کم از دوره قاجار به بعد در زبان عامیانه به کار می‌رفته و در تعدادی از فرهنگ‌ها نیز ثبت شده؛ هرچند البته رواج آن با بسامد بالا جدید است. در واقع، درست این است که بگوییم جوانان امروز این واژه را، که در زبان موجود اما کم کاربرد بوده، با ذوق خود برگزینش کرده و بسامد کاربرد آن را بالا برده‌اند. تعریف «برگزینش»، که به مثابه یکی از شیوه‌های واژه‌گزینی در جزوه اصول و ضوابط واژه‌گزینی مصوب فرهنگستان آمده، نیز همین است: «انتخاب یک واژه یا عبارت از میان واژه‌ها و عبارت‌های موجود در زبان». و حالا که ذوق جوانان سال‌های اخیر «گاگول» را پسندیده و آن را برگزینش کرده، دنبال کردن رد پای آن بانمک‌تر است!

قدیمی‌ترین فرهنگی که «گاگول» را به همین معنی در آن جستیم، فرهنگ واژه‌های عامیانه (در دوره قاجار) است. این رساله «تقریباً جزو نخستین آثار مدونی است که در حوزه واژه‌های عامیانه، یا دقیق‌تر، تعبیرهای عموماً کنائی و طنزآمیز عامیانه، تألیف شده است. این واژه‌نامه را مؤلف در سال ۱۳۰۷ ق، یعنی در سال‌های پایانی پادشاهی ناصرالدین شاه، فراهم آورده است. او، در مقدمه، خود را رضا حکیم خراسانی‌الاصل معرفی می‌کند. نام و احوال او و حتی اشاره‌ای به او در منابع دوره قاجار دیده نشده است.» رساله مذکور را محقق ارجمند، سیدعلی آل‌داود، تصحیح و، به صورت ضمیمه مجله نامه فرهنگستان (شماره ۱۹، خرداد ۱۳۸۴)، چاپ کرده است. در این فرهنگ ذیل «گاگول» آمده:

«گاگول: با کاف فارسی، اشخاص جسیم بلغمی مزاج را گویند که، در عمرهای دراز معاشرت با مردمان خوب و تربیت‌های دوری، به حال رضاع باقی باشد و جز طرز و روش‌های خود را در عالم عیب و دیوانگی شمارد.»

فرهنگ دیگری که تقریباً همزمان با همین فرهنگ تألیف شده مرآت‌البله‌اء نام دارد. نام مؤلف آن «دقیقاً معلوم نیست. کسانی، از جمله روان‌شاد استاد مجتبی مینوی، آن را از شریعتمدار تبریزی و کسانی دیگر از میرزا حبیب‌الله لشکر نویسن دانسته‌اند. عده‌ای نیز این کتاب مشهور را با عناوین گوناگون به نام خود چاپ کرده‌اند... این واژه‌نامه که نخست در سال ۱۳۰۸ ق و سپس در سال ۱۳۲۱ ق به چاپ سنگی رسید، در میان ادبا و فضلالی معاصر شناخته شده نبود تا آنکه بخش‌هایی از آن به تفاریق، در ستون

«از هر خرمنی خوشه‌ای» در مجلهٔ *یغما* به چاپ رسید و توجه محمدعلی جمالزاده، نویسندهٔ مشهور، به آن جلب شد. جمالزاده، در این زمان، خود به گردآوری لغات و مصطلحات عامه اشتغال داشت و در مقدمهٔ کتاب خود از *مرآت‌البله‌اء* و اهمیت آن یاد کرد. گاگول در *مرآت‌البله‌اء* نیامده، اما جمالزاده آن را در فرهنگ خود (*فرهنگ لغات عامیانه*)، به کوشش محمدجعفر محجوب، سخن، تهران، ۱۳۸۲) آورده و چنین تعریف کرده است: *گیج* و ابله و پلید و گول، خرفت و بیهوش و کودن و احمق. گاگول در *لغتنامهٔ دهخدا*، *فرهنگ عامیانه* (یوسف رحمتی، چاپ فردوسی، تهران، ۱۳۳۰)، *فرهنگ عوام* (امینی، امیرقلی، به کوشش غلامحسین صدری‌افشار و مهرداد کاظم‌زاده، مازیار، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۹)، *لغات مصطلحهٔ عوام* (به تصحیح احمد مجاهد، انتشارات ما، تهران، ۱۳۷۱) و *فرهنگ فارسی عامیانه* (ابوالحسن نجفی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸) نیامده است، اما در *فرهنگ فارسی معین* به معنای احمق و *گیج*؛ در *فرهنگ لغات زبان مخفی* (مهدی سمائی، نشر مرکز، ۱۳۸۲) به معنی شخص غیرعادی و غیرمتعارف و عوضی؛ در *فرهنگ اصطلاحات عامیانهٔ جوانان* (مهندس مشیری، انتشارات آگاهان ایده، ۱۳۸۱) به معنای بدسرووضع گداگشنه؛ و در *فرهنگ بزرگ سخن انوری* به معنای *گیج*، ابله، خرفت، کودن آمده است و شاهد مثال آن همین سطر از داستان «کباب‌غاز» است.

۲. قنبرک یا غمبرک؟ زندگی پیچیدهٔ اصطلاحی کنایی!

قنبرک / *غمبرک* / *غمبرک* / *غمبرک* / *قمبرک* / که با هر چهار صورت در متون و فرهنگ‌ها ضبط شده و با *زندن* / *کردن* / *ساختن* / *درآوردن* به کار می‌رود یعنی حالتی از نشستن، به صورت دست‌های حلقه شده به دور زانوها و سر نهاده شده بر زانو، که عموماً تداعی‌کنندهٔ حالت غم و ماتم و افسردگی است. تنوع ضبط املایی این واژه و تحولات آوایی آن زندگی پیچیده‌ای را برای این اصطلاح کنایی رقم زده و کار ویراستاران را با آن دشوار کرده است!

به نظر می‌رسد «*قنبرک*» قدیمی‌ترین صورت ضبط این واژه و اصح آنها باشد، چنانکه جمالزاده و دهخدا هم همین ضبط را مبنا قرار داده‌اند و دیگرانی هم، از جمله معین و انوری و نجفی، به تبع آنها، اصل را همین «*قنبرک*» گرفته‌اند. در ضبط دهخدا البته دوگانگی به چشم می‌آید: یک‌بار *غمبرک* را در ردیف حرف «غ» آورده و نوشته: *غمبرک* و *چنبرک*: چمباتمه نشستن به حالت غم و اندوه.

بار دیگر آن را با «ق» نوشته و در ردیف حرف «چ» آورده:

چنبرک و قنبرک: کج و کوله، خم و چم.

یک بار هم ذیل مدخل «ک» و توضیح انواع «کاف» این کلمه را به صورت «قنبرک»

آورده. یعنی دو بار «قنبرک» و یک بار «غنبرک» نوشته است.

جمالزاده در فرهنگ لغات عامیانه، معین در فرهنگ فارسی، نجفی در فرهنگ لغات

عامیانه، انوری در فرهنگ بزرگ سخن و هم فرهنگ روز سخن، همگی «قنبرک» را

اصل گرفته‌اند و صورت‌های دیگر را به این مدخل ارجاع داده‌اند. این واژه در فرهنگ

عامیانه یوسف رحمتی، فرهنگ واژه‌های عامیانه رضا حکیم خراسانی، فرهنگ لغات

زبان مخفی سید مهدی سمائی و فرهنگ کنایات سخن نیامده است.

دکتر علی‌اشرف صادقی، که در فرهنگ املائی زبان فارسی هر دو صورت

غمبرک/قنبرک را صحیح دانسته، در مقاله‌ای با عنوان «پسوندهای ل، لک و -ک»

(مندرج در مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۰، اسفند ۱۳۹۴، ص ۳ تا ۱۶) می‌نویسد:

«قمبرک/غمبرک/غنبرک»، به معنی «ماتم‌زده نشستن و زانوها را در بغل گرفتن».

این کلمه با فعل زدن و ساختن و کردن و گاهی در آوردن به کار می‌رود. ظاهراً

غمبرک از غم+بر ترکیب شده است.» (ص ۱۲)

اما به نظر نمی‌رسد این حدسی صواب باشد. قلب «ن» به «م» به دلیل ارتباط معنایی با

واژه «غم» نیست. «ن» اغلب در گفتار به «م» قلب می‌شود، چنانکه در «شنبه» و «پنبه» و

حتی خود نام «قنبر» برای مردان؛ و حالا اینجا از قضاست که قلب «ن» به «م» در

«قنبرک» آن را به صورت «قمبرک» و سپس «غمبرک» در آورده و همین سبب شده

بسیاری بپندارند غمبرک از ترکیب غم+بر ساخته شده است. سایت ویراستاران هم

غمبرک را پیشنهاد داده است که مبتنی بر همین تصور احتمالاً خطا و بدون در نظر

گرفتن تحولات آوایی این واژه در گفتار است.

اما تکلیف ویراستاران با این واژه چیست؟

به عقیده من، چه با نظر به تحولات آوایی این واژه، چه با نظر به معنای آن (که

حاکمی از خمیده نشستن است)، و چه با نظر به بسامد ضبط آن در متون ادبی و

فرهنگ‌های معتبر، صورت املائی «قنبرک» ارجح است.
